يكون العطاء عن سؤال بالقول باللسان والسؤال بالقول مشتمل على قسمين
مي باشد عطا از سوال بكفتن بلسان و سوال بكفتن مشتمل است بر دو قسم
احدهما سؤال بالطبع بان يكون الباعث على السؤال الا ستعجال الطبيعي فان
يكي ازان سوال بالطبع است بانكه باشد باعث بر سوال استعجال طبيعي زيراكه
الانسان خلق عجولا يسال ويطلب الكمال قبل حلول اوانه وذلك لان
انسان بيدا كرده شده است در حاليكه عجول است سوال ميكند وطلب كمال ميكند پيش از در آمدن وقت او وآن از براي انكه بوده
من شان الطبيعة وطين قابليتها للازب ان يلتصق بما يستشعر فيه
از شان طبيعت و سرشت قابليت او لازم است انكه بچسبد بچيزيكه شعور يابد در او
كمالا عاجلا وهذا القسم من السؤال اما ان يوافقه سؤال الاستعداد
كمال او را در حاليكه جلدي ميكننده است واين قسم از سوال يا انكه موافق باشد آنرا سوال استعداد
اولم يوافقه فان وافق فلابد من وقوع المسئول في الحال وان لم يوافق
يا موافق نباشد آنرا پس اگر موافق باشد پس لابد است از وقوع سوال كرده شده درحال واگر موافق نباشد
فلا يقع في الحال البتة سابقي كه استعجال طبيعي كه بحكم خلق الانسان عجولا در وي مذكور است
پس واقع نكردد درحال البته
باعث ميكردد او را تا از حق سبحانه وتعالى چيزي ميطلبد وملتمس خود ميخواهد وحال انكه هنوز وقت
رسيدن آن مطلوب نرسيده است هر آينه از سر الامور مرهونة باوقاتها غافل است وسوال او پيش از
وقت بحاصل چو پيش از وقت در كاري شتابي زجهد وجو بجز حرمان نيايد
نشان ميوه بيد امنت بر شاخ ميفكن سنك سوي شاخ كستاخ وثانيهما سؤال
بغير الطبع وهو ايضا قسمان الاول سؤال امتثال الامر الالهي في قوله
بغير طبع است وآن نيز دو قسم اند اول سوال براي امتثال مرام الهي است در قول او
تعالى

تعالى ادعوني استجب لكم فهذا السائل هو العبد المحض الذي لا يشوب صرافة
تعالى است دعا كنيد مرا استجاب كنم براي شما پس اين سايل آن عبد محض است كه آلوده نميكند صرافت
عبوديته نسبة اختيار ولا ارادة مطلوب ولا طلب مراد كما قيل سقط
عبوديت خود را بنسبت اختيار ونه ارادت مطلوب ونه طلب مراد چنانكه كفته شد سقوط كشت
اختياري مذ فنيت بحبكم عني فلا ارجو ولا اطلب ليس المحب حقيقة من
اختيار من از ابتدا انكه فاني شده ام بحب شما از من پس نه اميد دارم ونه طلب دارم نيست محب از روي حقيقت كسيكه
يشتهي او يشتكي او يرتجي او يرهب پس سوال اين داعي بلسان مقال از براي امتثال
خواهش نفس ميكند يا شكايت دارد يا اميد دارد يا ترسنده است
امر حضرت ذو الجلال است نه از براي حصول حاجات ووصول بمرادات شعر چون طمع خواهد
زمن سلطان دين ؛ خاك بر فرق قناعت بعد ازين ؛ او كدائي خواهد شاهي چون كنم ؛ او مذلت
خواست عزت ؛ چه او مبراست از طلب غير حق ومعراست از مشاهده غير جمال مطلق نه
او رامي مطالب دنيويه ونه رغبت مآرب اخرويه بل نظره على الحق جمعا في مقام وحدته
بلكه نظر او بر حق است از روي جمع در مقام وحدت او
وتفصيلا في مظاهره فاذا اقتضى الحال السؤال اللفظي سال عبودية واذا
واز روي تفصيل در مظاهر او پس هرگاهيكه اقتضا كند حال سوال لفظي را سوال كند از روي عبوديت
اقتضى التفويض والسكوت سكت رباعي در بحر صفات پاك بيچون وچرا كشتيم
اقتضا كند تفويض وسكوت را ساكت كردد يعني عبد محض اگر سوال لفظي كند از روي عبوديت در امتثال امر الهي است
صفتم فتاده ني دست ونه با ملاح ارادت است بر من حاكم كر دفعه وكر سير كنم در دريا
دعا از زباني است خاص كه دران زمان دعا فاضل تر است وآن وقتي بود كه بنده در دل

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)